گزارش «وطن امروز» درباره پایان مرحله گذار و آغاز نظم جدید چندقطبی در دنیا

به جهان جدید خوش آمدید

ثمانه اکوان

از پایان جنگ دوم جهانی تاکنون، نظم بین‌المللی مبتنی بر قوانین و سازمان‌های بین‌المللی و در عین حال «هژمونی نظامی و سیاسی آمریکا» به عنوان چارچوب مسلط روابط میان کشورها عمل کرده است. این نظم بر پایه اصول منشور ملل متحد، قواعد حقوق بین‌الملل، نهادهای چندجانبه و رهبری ایالات متحده شکل گرفت و طراحان آن مدعی بودند زمینه‌ای برای کاهش منازعات بزرگ، گسترش همکاری‌های اقتصادی و ترویج هنجارهای حقوق بشری ایجاد می‌کند. با این حال امروز بیش از ۷۰ سال پس از تأسیس این نظم، پرسش‌هایی جدی درباره بقای آن مطرح است و یکجانبه‌گرایی آمریکا در مسائل بین‌المللی، تلاش‌های این کشور برای حفاظت از جدیدترین پروژه استعماری دنیا یعنی اشغال سرزمین‌های فلسطینی و اداره دنیا بر اساس رسوم پیشین ارباب - رعیتی، کار را به جایی رسانده که بسیاری از تحلیلگران روابط بین‌الملل از سال‌ها پیش از فروپاشی نظم جهانی پس از جنگ دوم جهانی و شکل‌گیری نظمی جدید در دنیا سخن گفته‌اند. اگر نخواهیم فروپاشی سریع این نظم را بپذیریم و بخواهیم با کلماتی رقیق‌تر و محافظه‌کارانه‌تر درباره این دگرگونی در نظم جهانی صحبت کنیم، می‌توانیم از واژه فرسایش نظم قدیم سخن بگوییم اما حقایق روی زمین و واقعیات جامعه بین‌الملل نشان‌می‌دهد هم‌اینک، بیشتر از هر زمان دیگری در حال حرکت به سوی نظم جدید هستیم و چه‌بسا در سال‌های اخیر در حال تجربه وجوهی از نظم جدید نیز بوده‌ایم و دیگر از دوران گذار به نظم جدید عبور کرده‌ایم.

نشانه‌های فرسایش نظم موجود و شکل‌گیری نظم جدید در عرصه‌های مختلف به چشم می‌خورد: قدرت‌های بزرگ بارها اصول بنیادین حقوق بین‌الملل را نادیده گرفته‌اند، نهادهای چندجانبه دچار انفعال یا بی‌اعتباری شده‌اند و ایالات متحده - به عنوان ستون اصلی نظم لیبرال - رفتاری متناقض و بی‌ثبات از خود نشان می‌دهد. همزمان کشورهایی مانند چین و روسیه و برخی قدرت‌های منطقه‌ای تلاش دارند الگوهای بدیل حکمرانی جهانی را معرفی کنند و با اتکا به قدرت اقتصادی، نظامی و فناوری، سهم بیشتری از مدیریت جهان به دست آورند. همین مسائل است که نشان می‌دهد مدت‌های زیادی است که دوران گذار به نظم جدید طی شده و در حال حاضر قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای در حال تجربه نظم جدید هستند؛ نظمی که آمریکا و متحدان غربی‌اش بشدت به دنبال از بین بردن آن یا دستکاری در واقعیات آن هستند تا بلکه کمی وقوع آن و تکاملش را به چالش بکشند.

نکته جالب توجه در تحولات اخیر روابط بین‌الملل این است که این تحولات سرعتی بی‌سابقه به خود گرفته‌اند و همین مساله باعث شده بتوان گذار از نظم قدیم و تجربه نظم جدید را در تحولاتی نه یک دهه‌ای و چند ساله، بلکه در تحولاتی چند ماهه و حتی چند هفته‌ای نیز ملاحظه کرد. در طول چند هفته گذشته، اتفاقاتی در اقصی نقاط دنیا رخ داده است که هر کدام اشاره‌ای استعاری یا حتی واقعی به مساله وقوع نظم جدید جهانی دارد.

در این گزارش تلاش شده با اشاره به این تحولات، نشان داده شود تغییر نظم جهانی، مدت‌هاست آغاز شده و اتفاقاً دنیا در شرایط فعلی در حال تجربه نظم جدید جهانی و چشیدن مزه نظمی مبتنی بر چندقدرتی در جهان است. شاید برخی تحلیلگران - بویژه تحلیلگران غربی - تلاش داشته باشند نشان دهند این اتفاقات نشان می‌دهد نظم مبتنی بر ابرقدرتی آمریکا همچنان در جهان وجود دارد و اتفاقات رخ داده در حال نمایش بازسازی و تغییر شکل این نظم است اما مرور تحولات اخیر نشان می‌دهد تغییر نظم اتفاق افتاده و اتفاقات اخیر تنها تلاش‌ها و دست و پا زدن‌های ایالات متحده برای تأثیرگذاری بر این نظم یا تعویق تکامل آن است. این ادعا به این معنی نیست که نظم جدید به‌سرعت به ثبات رسیده و در نوع تعاملات کشورها با یکدیگر جاگیر می‌شود. شاید ثبات یافتن این نظم آنچنان که تعدادی از اندیشمندان روابط بین‌الملل معتقدند چندین دهه یا حتی یک نسل طول بکشد اما نکته مهم، آغاز شدن نظم جدید و گذر از دوران گذار به نظم جدید است که فعلاً اتفاق افتاده و در حال تماشای اثرات آن بر سیستم سیاسی و نظامی جهان هستیم.

نشست اخیر سازمان همکاری شانگهای در چین شاهد رخدادهایی بود که این گزاره را ثابت می‌کند.

تجدیدنظر هندوستان در راهبردهای خارجی و نزدیک شدن به چین و روسیه، پیامی آشکار به ایالات متحده بود. هند نشان داد در مقابل سیاست اجبار آمریکا مقاومت کرده و با نزدیک شدن به چین و روسیه، از ظرفیت‌های نظم جدید چندجانبه بهره می‌برد.

از سوی دیگر نامه مشترک وزرای خارجه ایران، چین و روسیه به شورای امنیت سازمان ملل در مخالفت با اقدام ترئوئیکای اروپایی برجام برای فعال‌سازی مکانیسم ماشه، نمود دیگری از کارکردهای نظم جدید بین‌الملل است. چین و روسیه که خود ۲ عضو دائم شورای امنیت هستند، با این اقدام حمایت قاطع خود از ایران را نشان دادند و تلویحاً به ۳ کشور اروپایی و آمریکا این پیام را رساندند که در صورت فعال‌سازی مکانیسم ماشه و بازگشت تحریم‌های شورای امنیت علیه ایران، آنها با اجرایی شدن این تحریم‌ها همراهی و همکاری نمی‌کنند. به عبارتی این نامه مشترک، مصداقی مهم و معنادار در به چالش کشیدن کارکرد و کاربرد شورای امنیت سازمان ملل و به تعبیر دقیق‌تر، بی‌اعتبارسازی ساختار مبتنی بر نظم آمریکایی به حساب می‌آید.

■ نشانه‌های فرسایش و زوال نظم لیبرال آمریکایی

۱- بی‌اعتنایی قدرت‌ها به اصول حقوق بین‌الملل

یکی از اصلی‌ترین نشانه‌های بحران نظم کنونی، افزایش موارد نقض آشکار حقوق بین‌الملل است. حمله اسرائیل به برخی رهبران حماس در خاک قطر، بدون مجوز شورای امنیت و برخلاف اصل حاکمیت ملی، نمونه بارزی از این روند بود. واکنش محدود جامعه جهانی به چنین اقداماتی نشان می‌دهد قواعد سنتی امنیت جمعی عملاً کارکرد خود را از دست داده است. در این میان ایالات متحده نیز که باید بر اساس اصلی «رهبری جهان» در نظم بعد از جنگ دوم جهانی، پیش‌قراول حمایت از قوانین بین‌المللی و تأکید بر حفظ حاکمیت ملی کشورها باشد، در حمایتی آشکار از اقدامات رژیم صهیونیستی، امکان مقابله قطر با اقدامات غیرقانونی و تجاوز رژیم را نیز سد می‌کند.

۲- تضعیف نهادهای چندجانبه

نهادهایی که پس از جنگ دوم جهانی برای حفظ ثبات بین‌المللی ایجاد شدند، اکنون با بحران مشروعیت و کارآمدی روبه‌رو هستند. شورای امنیت سازمان ملل به دلیل وتوی مکرر اعضای دائم عملاً در بسیاری از بحران‌ها، از سوریه و یمن گرفته تا اوکراین و غزه، ناتوان مانده است. سازمان تجارت جهانی نیز که زمانی ستون تجارت آزاد جهانی بود، به دلیل خروج آمریکا از برخی توافقات و گسترش سیاست‌های حمایتی، نفوذ پیشین خود را از دست داده است. بعد از هر حمله نظامی رژیم صهیونیستی به یکی از کشورهای منطقه، شورای امنیت بنا به ملاحظات سیاسی خود جلسه‌ای تشکیل داده و بدون محکوم کردن قاطع این اقدام و تدوین راهکارهای تنبیه متجاوز، صحبت‌های طرفین را می‌شنود و از مساله براحتی گذر می‌کند. در عین حال سازمان‌های زیرمجموعه سازمان ملل و قوانین بین‌المللی نیز مانند دیوان بین‌المللی کیفری مرتباً از سوی ایالات متحده تهدید شده و افراد فعال در آنها مورد تحریم واقع می‌شوند تا بلکه راه برای تنفس مصنوعی دادن به رژیم صهیونیستی و مجازات نشدن عاملان و آمران نسل‌کشی در غزه باز شود.

۳- رفتار ناپایدار ایالات متحده

به عنوان ستون اصلی نظم لیبرال، آمریکا در سال‌های اخیر رفتاری متناقض داشته است. از خروج دولت ترامپ از توافق اقلیمی پاریس و برجام گرفته تا تغییر سیاست بایدن در قبال برخی تعهدات بین‌المللی، بی‌ثباتی سیاست خارجی آمریکا باعث تضعیف اعتماد به رهبری این کشور شده است. حتی در موضوعاتی مانند مبارزه با اخبار جعلی، لغو توافقات اخیر نشان می‌دهد ایالات متحده در نگهداری از زیرساخت‌های نظم جهانی با تردید و دوگانگی روبه‌رو است.

هفته گذشته، دولت آمریکا به کشورهای اروپایی اطلاع داده است مذاکرات تفاهم امضاشده تحت دولت بایدن برای همکاری در شناسایی و افشای اخبار جعلی و عملیات اطلاعاتی توسط دولت‌های خارجی (مانند روسیه، چین و ایران) را لغو می‌کند. این فعالیت‌ها تحت نظارت Global Engagement Center (GEC) وزارت خارجه آمریکا تنظیم شده بود؛ نهادی که مأموریت آن مقابله با ترویج اطلاعات نادرست توسط دولت‌های بیگانه و سازمان‌های مرتبط بود. در عین حال دفتر یا واحدی که کارش ردیابی و مقابله با اخبار جعلی خارجی بود، اخیراً تعطیل شده است و به همین دلیل منتقدان این تصمیم را نوعی «خلع سلاح یک‌جانبه» در جنگ اطلاعاتی می‌دانند، بویژه در شرایطی که بهره‌برداری از هوش مصنوعی و رسانه‌های دیجیتال برای تولید و انتشار اخبار جعلی روز به روز بیشتر شده است.

■ ظهور الگوی قدرت‌محور و چندقطبی

۱- نقش چین و سازمان همکاری شانگهای

در روند مقابل فرسایش نظم قدیم، کشورهایی قرار دارند که به دلیل سیاست‌های خصمانه دولت ایالات متحده و بی‌عدالتی موجود در نظم جهانی بعد از جنگ دوم جهانی، دست به اقدامات تقابلی با این نظم زده و تلاش دارند هر چه سریع‌تر نظم جدید را با مختصات مد نظر خود در جهان پیاده کنند. نکته جالب توجه در این مساله، رهبری ۲ قدرت جهانی در این مسیر است که خود از نظم قبلی تا حد زیادی سود برده و دارای حق وتو در شورای امنیت بوده‌اند اما روند تقابل ایالات متحده با آنها، در نهایت آنها را به ایجاد نظم جدیدی مبتنی بر چندقطبی کشانده است. چین در سال‌های اخیر بیش از هر قدرت دیگری تلاش کرده است الگوی بدیل نظم جهانی را مطرح کند. در نشست اخیر سازمان همکاری شانگهای، شی جین‌پینگ صراحتاً اعلام کرد جهان باید از «یکجانبه‌گرایی غرب» عبور کند و به سوی ساختار حکمرانی عادلانه‌تر حرکت کند. پیشنهاد تأسیس «بانک توسعه» در چارچوب این سازمان نشانه‌ای روشن از تلاش پکن برای ایجاد نهادهای موازی با نظام مالی غربی است.

۲- همگرایی قدرت‌های منطقه‌ای

چین، روسیه، کره‌شمالی و ایران در سال‌های اخیر همگرایی سیاسی و نظامی بیشتری نشان داده‌اند. از مانورهای مشترک گرفته تا توافق‌های اقتصادی، هدف اصلی آنها کاهش وابستگی به غرب و تضعیف جایگاه ایالات متحده است. با این حال، تضاد منافع نیز در این بلوک دیده می‌شود؛ روسیه و چین رقابت‌های پنهانی بر سر نفوذ در آسیای مرکزی دارند و ایران و روسیه نیز در بازار انرژی منافع متعارض دارند. از این رو این همگرایی بیش از آنکه اتحاد استراتژیک بلندمدت باشد، نوعی همکاری تاکتیکی علیه نظم غربی محسوب می‌شود. در عین حال حمله رژیم صهیونیستی به قطر احتمالاً کشورهای عرب منطقه را که به لحاظ سنتی و ساختاری همیشه زیر چتر حمایت‌های دولت آمریکا بوده‌اند، به نتایج جدیدی خواهد رساند. آنها با وجود اینکه سعی می‌کنند با طمأنینه و آرامش به موضوع نگاه کنند و از تشدید تنش‌ها با صهیونیست‌ها و ایالات متحده بکاهند، در نهایت متوجه شدند در صورت مورد حمله واقع شدن، تنها هستند و باید به فکر شرکای جدید امنیتی برای خود باشند. این مساله ممکن است آنها را در بین انتخاب بین ۲ پایگاه غرب و شرق، در نهایت به شرق نزدیک کند و در کمترین واکنش حداقل آنها را به این فکر بیندازد که چگونه باید امنیت خود را به صورت مستقل یا با همکاری منطقه‌ای تأمین کنند.

۳- ظهور بریکس و اقتصاد غیر غربی

گسترش بریکس و تلاش برای دلارزدایی نمونه دیگری از تغییر توازن قدرت در نظم جهانی است. این گروه با پذیرش اعضای جدید و طرح ایده استفاده از ارزهای ملی در تجارت بین‌المللی، عملاً به چالش مهمی برای سلطه دلار تبدیل شده است. اگرچه اجرای کامل این سیاست‌ها زمانبر خواهد بود اما حتی طرح آنها نشان می‌دهد اقتصاد جهانی به سمت چندقطبی شدن حرکت می‌کند. بر همین اساس است که در نشست مجازی بریکس که ۸ سپتامبر ۲۰۲۵ برگزار شد، لولا داسیلوا، رئیس‌جمهور برزیل بر ضرورت تشدید همکاری تجاری و مالی بین کشورهای بریکس تأکید کرد تا بتوانند بر تأثیرهای منفی افزایش تعرفه‌ها غلبه کنند.

این همکاری به معنی دقیق‌تر، استفاده بیشتر از ارزهای محلی در تجارت دوجانبه و کاهش وابستگی به دلار یا ارزهای غربی است، بویژه در کشورهایی که تحت فشار تعرفه‌ها یا تحریم‌ها قرار دارند.

■ آینده نظم بین‌المللی

اگر بلوک‌هایی مانند شانگهای و بریکس بتوانند نفوذ بیشتری کسب کنند، جهان به سوی چندقطبی کامل حرکت خواهد کرد. در این حالت، توافق‌های منطقه‌ای جایگزین توافق‌های جهانی می‌شود و نقش آمریکا و اروپا در مدیریت نظم جهانی کاهش می‌یابد. تحولات سال‌های اخیر نشان‌می‌دهد نظم بین‌المللی مبتنی بر قوانین که پس از جنگ دوم جهانی بر جهان مسلط شد، در حال از دست دادن کارایی و مشروعیت خود است. نظم جدید مطمئناً چندقطبی‌تر، قدرت‌محورتر و انعطاف‌پذیرتر خواهد بود. برای کشورهایی چون ایران، این نظم جدید هم فرصت‌هایی برای مانور بیشتر در عرصه سیاست خارجی فراهم می‌کند و هم تهدیدهایی ناشی از فشار قدرت‌های بزرگ. در نهایت، سرنوشت نظم جهانی بستگی به این دارد که آیا قدرت‌ها خواهند توانست قواعد جدیدی را بر پایه مصالح مشترک تعریف کنند یا اینکه رقابت‌های بی‌پایان آنها جهان را به سوی بی‌ثباتی بیشتر سوق خواهد داد.

نظم نوین جهانی در راه نیست؛ همین حالا اینجاست

جان رنی شورت*

۳ سپتامبر ۲۰۲۵ چین هشتادمین سالگرد پیروزی خود بر ژاپن را با برگزاری مراسمی بسیار حساب‌شده جشن گرفت؛ رویدادی که در آن ۲۶ رهبر جهان به تماشای قدرت‌نمایی نظامی باشکوه پکن نشستند. این نمایش قدرت، تعمدی بود و دوباره در رسانه‌های غربی بحثی را زنده کرد: آیا ما در آستانه نظمی جهانی با محوریت چین قرار داریم که جایگزین نظم بین‌المللی تحت رهبری آمریکا شود؟

اما به باور من، به عنوان کسی که در حوزه ژئوپلیتیک می‌نویسد، ما همین حالا در آن نظم تازه قرار داریم. این نظم شاید هنوز در حال تغییر باشد و آمریکا همچنان نقش بزرگی در آن ایفا کند اما آغاز شده است و هرچه بیشتر رشد کند، تفاوت‌هایش با نظم پیشین آشکارتر خواهد شد.

■ مروری کوتاه بر تاریخ نظم‌های جهانی

تاریخ جهان را می‌توان به مثابه ظهور و سقوط نظم‌های مختلف درک کرد؛ نظمی که در هر دوره بر پایه روابط قدرت و نهادها و هنجارهای حاکم تعریف می‌شود.

از ۱۸۱۵ تا ۱۸۸۰، بریتانیا بدون منازعه قدرت برتر جهانی بود؛ با امپراتوری و نیروی دریایی‌ای که سراسر جهان را پوشش می‌داد. دوره ۱۸۸۰ تا ۱۹۴۵ دوره رقابت‌های امپریالیستی بود؛ هنگامی که دیگر کشورها - عمدتاً اروپایی و ایالات متحده - در پی تقلید از موفقیت بریتانیا و جایگزینی سلطه آن بودند. پس از آن، جهان دوقطبی میان اتحاد شوروی و آمریکا شکل گرفت (۱۹۴۵ تا ۱۹۹۱).

فروپاشی اتحاد شوروی آغازگر دوره‌ای کوتاه از جهان تک‌قطبی (۱۹۹۱ تا ۲۰۰۸) بود که در آن برتری جهانی آمریکا در قدرت نظامی و اقتصادی بی‌رقیب به نظر می‌رسید. با عقب‌نشینی کمونیسم جهانی، نفوذ آمریکا و نظم مبتنی بر قواعد بین‌المللی که پس از ۱۹۴۵ پایه‌گذاری کرده بود، از طریق نهادهایی چون سازمان تجارت جهانی، بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول گسترش یافت.

البته این وضعیت چندان پایدار نماند؛ جنگ طولانی علیه تروریسم، فاجعه اشغال عراق، اشغال طولانی افغانستان و در نهایت بحران مالی ۲۰۰۸ قدرت آمریکا را تضعیف کرد و پشتیبانی داخلی از نقش واشنگتن به عنوان «پلیس جهان» را کاهش داد.

■ به سوی جهانی چندقطبی

در سال‌های اخیر، جهانی چندقطبی با دست‌کم ۴ منبع قدرت متمایز پدید آمده است.

آمریکا همچنان در مرکز این نظم قرار دارد؛ سرزمینی پهناور، اقتصادی پویا و موقعیت ژئوپلیتیک ممتاز با ۲ اقیانوس در شرق و غرب و همسایگانی نسبتاً کوچک‌تر در شمال و جنوب. با این حال، هزینه‌های سنگین حضور نظامی گسترده، واشنگتن را به سمت انتقال بار مالی به متحدان سابق سوق داده است. نتیجه آن، موجی از نظامی‌سازی دوباره در اروپا و شرق آسیاست؛ جایی که اکثر کشورها به سوی افزایش هزینه‌های دفاعی پیش می‌روند.

در حوزه اقتصادی نیز تغییراتی چشمگیر در حال وقوع است. آمریکا در نظم تک‌قطبی، ترویج‌کننده تجارت آزاد و جهانی‌سازی بود اما انتقال صنایع تولیدی به سایر نقاط جهان موجی از نارضایتی پوپولیستی را در داخل برانگیخت. اکنون «ملی‌گرایی اقتصادی» جایگزین شعار تجارت آزاد شده و آمریکا خود پیشگام بازگرداندن تعرفه‌ها به سطحی است که دهه‌ها دیده نشده بود.

این تغییرات در عرصه نظامی و اقتصادی، تشکیل اتحادهای پایدار را دشوارتر خواهد کرد. در کوتاه‌مدت، آمریکا می‌تواند از قدرت کنونی خود بهره گیرد اما در بلندمدت، کشورها احتمالاً از وابستگی بیش از حد به واشنگتن فاصله خواهند گرفت.

به بیان دیگر، «قرن آمریکایی» که هنری لوس در ۱۹۴۱ از آن سخن گفت، عملاً به پایان رسیده است.

■ چین، روسیه و اروپا در نظم جدید

چین امروز رقیبی همسنگ برای آمریکا در عرصه‌های اقتصادی و نظامی است و تحت رهبری قدرتمند شی جین‌پینگ آشکارا به دنبال نظمی جهان‌محور با محوریت پکن است. چین در این مسیر «محور مقاومت» در برابر نظم آمریکامحور را شکل می‌دهد. روسیه یکی از اعضای مهم آن است، هرچند بیشتر نقش مخرب دارد تا سازنده.

اروپا نیز با تهدید فزاینده روسیه و چرخش راهبردی آمریکا به سوی هند - اقیانوس آرام، با چالش «نسلی» تازه‌ای روبه‌رو است. سوئد و فنلاند با پیوستن به ناتو (۲۰۲۳ و ۲۰۲۴) نشان دادند اروپا به سوی بازنظامی‌سازی حرکت می‌کند. در آینده، اروپا ممکن است به منبعی مستقل از قدرت اقتصادی و نظامی بدل شود؛ با دستورکاری متفاوت از آمریکا؛ تمایل بیشتر برای مقابله با روسیه، حمایت کمتر از اسرائیل و آمادگی بیشتر برای تعامل با چین.

با این حال، هر ۳ مرکز قدرت - آمریکا، چین و اروپا - با مشکلات داخلی مشابهی روبه‌رو هستند: اقتصادهای کند، جمعیت‌های سالخورده و بحران‌های سیاسی. آمریکا با نابرابری فزاینده و گذار از دموکراسی لیبرال به «اقتدارگرایی رقابتی» دست‌وپنجه نرم می‌کند؛ چین با بحران جمعیتی، اقتصاد متزلزل و جانشینی سیاسی آینده؛ و اروپا با پوپولیسم ملی‌گرایانه و هزینه‌های سنگین رفاهی همزمان با افزایش مخارج نظامی.

این سه‌قطبی جهانی، یادآور تقسیم‌بندی اورولی در رمان «۱۹۸۴» میان اوشئانیا، اوراسیا و ایست‌آسیاست؛ با این تفاوت که این بار «جنوب جهانی» (کشورهایی چون برزیل، هند و اندونزی) دیگر تحت سلطه مستقیم قدرت‌های بزرگ نیست و نقش مستقل‌تری یافته است.

■ جهانی در حال گذار

این واقعیت تازه به معنای ثبات نیست. برعکس، نظم نوین جهانی در وضعیتی سیال و پرآشوب قرار دارد که نوید سال‌ها تنش و رقابت را می‌دهد. آمریکا و چین به متحدان نیاز دارند و کشورهای جنوب جهانی همچنان میان قدرت‌ها «موازنه‌گری» خواهند کرد.

از این رو، جهان وارد دوره‌ای از رقابت دائم برای ایجاد اتحادها در کنار فشارهای داخلی شده است. پرسش‌های کلیدی باقی می‌ماند: کدام قدرت در ایجاد اتحادهای پایدار موفق‌تر خواهد بود؟ آیا چین می‌تواند چالش‌های داخلی خود را مهار کند؟ آیا اروپا می‌تواند انسجام یابد؟ روسیه تا چه اندازه به نقش مخرب خود ادامه خواهد داد؟ آیا پس از ترامپ، پوتین و شی، جهان مسیر متفاوتی در پیش خواهد گرفت؟ اما بزرگ‌ترین پرسش این است: آیا قدرت‌های بزرگ می‌توانند رقابت خود را در قالب منافع مشترک جهانی - از جمله مقابله با تغییرات اقلیمی، آلودگی محیط زیست و تهدیدات پاندمی - مدیریت کنند یا آنکه رقابت در حوزه‌هایی تازه همچون قطب شمال، فضای مجازی، فضا و اقیانوس‌ها، نیز بحران‌های ژئوپلیتیکی موجود، جرقه‌ای برای درگیری مستقیم خواهد بود؟

* استاد سیاست عمومی
در دانشگاه مریلند آمریکا - آسیا تایمز

نمایش هراس‌انگیز چین برای آمریکا

دکتر سمیر پوری*

سپتامبر امسال در نشست «سازمان همکاری شانگهای پلاس» و مجمع عمومی سازمان ملل متحد، چشم‌اندازهایی بشدت متضاد از نظم جهانی و حکمرانی بین‌المللی به نمایش گذاشته شده و خواهد شد. با ایالات متحده‌ای غیرقابل پیش‌بینی که اتحاد غربی را از هم می‌پاشد و چین که خود را نمونه ثبات معرفی می‌کند، واقعیتی پیچیده‌تر و ترکیبی، مسیر سال‌های آینده در حکمرانی جهانی را تعیین خواهد کرد. به جای پیروزی کامل یکی از این دیدگاه‌ها بر دیگری، نتیجه احتمالی در بلندمدت یک واقعیت پیچیده و ترکیبی خواهد بود. ساختارهای موجود حکمرانی جهانی مانند سازمان ملل در انطباق با واقعیت چندقطبی امروز بشدت ناتوان هستند. در این میان، خطر ناامنی و جنگ‌های تازه همچنان باقی خواهند ماند.

■ عقب‌نشینی آمریکا، جاه‌طلبی چین

میزبانی چین از نشست «سازمان همکاری شانگهای پلاس» در تیانجین در اول سپتامبر، تلاش برای تغییر نظم جهانی را به‌خوبی نشان داد. ۲۰ رهبر از بخش‌های مختلف جهان غیرغربی در این اجلاس حاضر شدند و به شی جین‌پینگ فرصت دادند چین را به عنوان نماد ثبات معرفی کند. این در حالی است که سیاست خارجی آمریکا در دوره ترامپ به هیچ‌وجه باثبات نیست؛ چه در سیاست‌های تهاجمی تجاری‌اش - حتی علیه نزدیک‌ترین متحدان - و چه در خروج از برخی نهادهای چندجانبه.

در همین راستا، چین از اجلاس شانگهای و رژه «روز پیروزی» برای به نمایش گذاشتن چشم‌انداز خود از نظم نوین جهانی بهره برد. در حالی که آمریکا بسیاری از ابعاد رهبری جهانی خود را به چین واگذار می‌کند، ۲ کشور در عین حال رقابت نظامی در منطقه هند - پاسیفیک را تشدید کرده‌اند. رژه عظیم نظامی چین که بلافاصله پس از نشست شانگهای برگزار شد، صحنه‌ای از قدرت‌نمایی پکن بود؛ شی جین پینگ در کنار ولادیمیر پوتین و کیم جونگ اون.

به ظاهر، این رویداد برای گرامیداشت هشتادمین سالگرد پایان جنگ دوم جهانی بود اما در عمل بیشتر به نمایش هراس‌انگیز قدرت فزاینده نظامی چین بدل شد. در همین زمان، آمریکا گام‌های تازه‌ای در چرخش راهبردی خود به‌سوی هند - پاسیفیک برداشته و بخشی از کمک‌های امنیتی به کشورهای اروپای شرقی را کاهش داده است؛ اقدامی که بار بازدارندگی در برابر روسیه را هرچه بیشتر به دوش اروپایی‌ها می‌اندازد.

■ شکاف‌های غرب، بن‌بست در سازمان ملل

رقابت‌ها تنها به حوزه امنیتی محدود نمی‌شود. نظم آمریکامحور پس از ۱۹۴۵ بر پایه نقش رهبری اقتصادی آمریکا نیز استوار بود؛ نقشی که اکنون با سیاست‌های تعرفه‌ای دولت ترامپ تضعیف شده است. همچنین قدرت اخلاقی و عملی واشنگتن ناشی از جایگاهش در نهادهای چندجانبه نیز زیر سؤال رفته است.

این تناقض در هشتادمین نشست مجمع عمومی سازمان ملل (۱۹ سپتامبر) آشکار خواهد شد؛ جایی که دولت ترامپ بی‌پرده نسبت به آن ابراز بدبینی کرده است. دستور کار این نشست شامل ۱۸۰ موضوع است که تنها تعداد اندکی مستقیماً به سرزمین‌های فلسطینی مربوط می‌شود اما فضای نشست به طور کلی تحت‌تأثیر خشم جهانی از تداوم جنگ اسرائیل در غزه خواهد بود. تصمیم آمریکا برای تعلیق صدور ویزا برای دارندگان گذرنامه فلسطینی نیز این فضای ضدآمریکایی را تشدید کرده است.

این شرایط تصویری نگران‌کننده ایجاد می‌کند: نهادهای قدیمی حکمرانی جهانی دیگر قادر به ارائه پاسخ‌های مؤثر و بازتاب‌دهنده اجماع جهانی نیستند.

اختلافات درون اتحاد غربی نیز در این زمینه رو به گسترش است. دولت ترامپ قاطعانه از ادامه جنگ اسرائیل حمایت می‌کند؛ حال آنکه بریتانیا، فرانسه و کانادا در ژوئیه بار دیگر بر راه‌حل ۲ کشوری تأکید کردند. این در حالی است که بسیاری از کشورهای جنوب جهانی مدت‌هاست سیاست اسرائیل در غزه را بشدت نقد می‌کنند و برخی از آنها نیز در کنار آفریقای جنوبی در پرونده نسل‌کشی علیه اسرائیل در دیوان بین‌المللی دادگستری (دسامبر ۲۰۲۳) ایستاده‌اند.

به این ترتیب، جهان با چشم‌اندازی مواجه است که در آن رقابت ابرقدرت‌ها، جنگ‌های تلخ و نهادهای فرسوده حکمرانی جهانی دست به دست هم داده‌اند تا ناکارآمدی و شکاف‌های عمیق‌تری را به نمایش بگذارند.

■ گسترش فرسایش

حوزه‌های دیگر حکمرانی جهانی نیز در حال فروپاشی هستند؛ بویژه در زمینه امنیت. فقدان معاهدات تازه کنترل تسلیحات - برای نمونه در زمینه نظامی‌سازی فضا یا خودکار شدن فزاینده سامانه‌های تسلیحاتی - خطرات را تشدید کرده است. در همین حال، معاهدات موجود، از تسلیحات هسته‌ای تا مین‌های زمینی، در حال فروپاشی است؛ کشورها از آنها خارج می‌شوند یا بر سر شرایط جدید به توافق نمی‌رسند.

نبود هنجارها، مقررات و استانداردهای بین‌المللی در این حوزه‌ها، راه را برای رقابت و تکثیر بی‌مهار باز می‌کند؛ روندی که آینده‌ای ناامن‌تر را نوید می‌دهد.

* مدیر مرکز حکمرانی جهانی و امنیت
(منتشرشده در اندیشکده چتم هاوس)